

سرمایه‌داری

سرشناسه: هوپه، هانس-هرمان، ۱۹۴۹-م. / Hoppe, Hans-Hermann / عنوان و نام پدیدآور: سوسیالیسم و سرمایه‌داری، رساله‌ای روشن‌مند درباره‌ی اقتصاد، سیاست و اخلاقیات / هانس هرمان هوپ؛ ترجمه متین پدرام / مشخصات نشر: تهران: دنیای اقتصاد، ۱۳۹۳ / مشخصات ظاهری: ۲۷۲ ص. / فروست: اندیشه اقتصادی / شابک: ۶-۶۸-۷۱۰۶-۶۰۰-۹۷۸ / وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا / یادداشت: عنوان اصلی: موضوع: سرمایه‌داری / موضوع: مالکیت / موضوع: اقتصاد تطبیقی / موضوع: حکومت تطبیقی / شناسه افزودن: پدرام، متین، ۱۳۶۵-، مترجم / رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ س ۹ ه۷ / HX73 / رده‌بندی دیویی: ۳۰۶ / ۳ / شماره انتشاراتی ملی: ۳۷۱۹۳۲۵

سوسیالیسم و سرمایه‌داری / ناشر: انتشارات دنیای اقتصاد / نویسنده: هانس هرمان هوب / مترجم: متین پدرام /
ویراستار: مریم عبدالملکی / طراح جلد و یونیفورم: حسن کریم‌زاده / صفحه‌آرا: مریم فتاحی / مدیر تولید: انوشه
صادقی آزاد / نوبت چاپ: اول-۱۳۹۵ / شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه / شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۰۶-۶۸-۶ / لیتوگرافی:
شادرتنگ / چاپ و صحافی: شادرتنگ / تمام حقوق این اثر محفوظ و متعلق به نشر دنیای اقتصاد است / نشانی انتشارات
و فروشگاه: تهران، خیابان شهید مطهری، بین میرزای شیرازی و سنایی، شماره ۳۷۰ / تلفن: ۸۷۷۶۲۷۴۰-۴۳ / انتشارات:
تهران، خیابان قائم مقام فراهانی، ضلع شمال غربی میدان شعاع، پلاک ۸-۱، طبقه سوم شمالی / تلفن: ۴۲۷۱-۳۴۱ /
دورنگا ۴۲۷۴-۸۷ / پست الکترونیک: book@den.ir / پایگاه اینترنتی: book.den.ir

کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

www.ketab.ir

فصل اول	۹
مقدمه	۱۱
فصل اول	
مقدمه	۱۷
یادداشت‌های فصل اول	۲۳
فصل دوم	
مالکیت، قرارداد، تجاوز، سرمایه‌داری سوسیالیسم	۲۵
یادداشت‌های فصل دوم	۳۸
فصل سوم	
سیک روسی سوسیالیسم	۴۱
یادداشت‌های فصل سوم	۶۰
فصل چهارم	
سیک سوسیال‌دموکرات سوسیالیسم	۶۳
یادداشت‌های فصل چهارم	۸۹
فصل پنجم	
سوسیالیسم محافظه‌کاری	۹۳
یادداشت‌های فصل پنجم	۱۲۴
فصل ششم	
سوسیالیسم مهندسی اجتماعی و بنیان‌های تحلیل اقتصادی	۱۲۹
یادداشت‌های فصل ششم	۱۵۹

فصل هفتم	
توجیه اخلاقی سرمایه‌داری و اینکه چرا سوسیالیسم از نظر اخلاقی غیرقابل دفاع است؟	۱۶۳
یادداشت‌های فصل هفتم	۱۸۱

فصل هشتم	
بنیان‌های جامعه‌شناختی - روان‌شناختی سوسیالیسم یا نظریه دولت	۱۸۵
یادداشت‌های فصل هشتم	۲۰۸

فصل نهم	
تولید سرمایه‌داری و مسئله انحصار	۱۱
یادداشت‌های فصل نهم	۳۲

فصل دهم	
تولید سرمایه‌داری و مسئله کالاهای عمومی	۲۳۵
یادداشت‌های فصل دهم	۲۶۰
منابع	۲۶۷

مقدمه مؤلف بر ترجمه فارسی

این کتاب نخستین بار در ۱۹۸۹ (حدود ۲۵ سال پیش) به زبان انگلیسی انتشار یافت، با عنوان «دیوار بدنام برلین» فرو ریخت و با خود ناقوس فروپاشی و اضمحلال اتحاد جماهیر شوروی و اقمارش را به صدا درآورد. بیش از ۴۰ سال از زمانی می‌گذرد که «جنگ سرد»، در پی جنگ جهانی دوم، نقاب از چهره برداشتن و تقسیم پیشین، ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی، را روبه‌روی یکدیگر قرار داد؛ آنها در کنفرانس‌های متعدد، جهان را به مثابه پاداش پیروزی بین خرد تقسیم کردند و مرزهای اروپای پس از جنگ را به صورت اروپای «شرقی» و «غربی» رسم کردند. بلوک شرق با سردمداری اتحاد جماهیر شوروی، «حصاری آهنین» اطراف خود کشید، چنان که خروج از بلوک شرق به قصد ورود به بلوک غرب، چنینی شبیه به رؤیا شد و متمردان با خشن‌ترین مجازات‌ها روبه‌رو شدند. در غم، مردمان باک شرق زندانی شده بودند و دیوار برلین، که برلین شرقی را از برلین غربی جدا می‌کرد، نماد و مظهر این زندانی شدن بود.

پس از جنگ جهانی دوم و با سلطه اتحاد جماهیر شوروی، «تجربه سوسیالیستی» ای گسترش یافت و سرتاسر «اروپای شرقی» را فراگرفت که شروع آن به سال ۱۹۱۸ در روسیه باز می‌گشت. مالکیت خصوصی عوامل تولید اساساً غیرقانونی اعلام شد، از مالکان پیشین «سرمایه‌دار» سلب مالکیت شد و

کنترل مالکیت تمام و کمال به دولت انتقال یافت. در بین بسیاری از اندیشمندان و روشنفکران غربی، «تجربه سوسیالیستی» نخست به صورت محدود و سپس در گستره‌ای بزرگ‌تر، با صفاتی چون «عظیم» و «باشکوه» توصیف شد. پل ساموئلسون^۱ اقتصاددان کینزی مشهور و برنده جایزه نوبل، کتاب اقتصاد را نوشت که در آن زمان موفق‌ترین و پرمخاطب‌ترین کتاب اقتصادی در محافل دانشگاهی غرب دانسته می‌شد. او در کتابش پیش‌بینی کرده بود که اروپای شرقی با کمک «برنامه‌ریزی مرکزی» اقتصادهای سوسیالیستی، پس از اندکی «بازنگی از غرب»، آن هم به دلیل سهم کمتر از مواهب طبیعی، به زودی و در آینده‌ای نزدیک، چندان دور، از نظر اقتصادی چیره می‌شود و استانداردهای زندگی در غرب را درمی‌نوردد. وقتی در ۱۹۸۹، دیوار برلین فرو ریخت و انقلاب‌های پی‌درپی سراسر اروپای شرقی را فراگرفت، واقعیتی عریان در نظر همگان رخ نمود که «برنامه‌ریزی پیش‌تر پیش‌بینی می‌کرد: «تجربه سوسیالیستی» در واقع سراسر شکست بود و بل ساموئلسون و «اقتصاد جدید» او جز شوخی احمقانه چیز دیگری نبود. چنانچه در فصل سوم این کتاب، با نام «سبک روسی سوسیالیسم» توضیح داده‌ام، نتیجه چهل دهه «آزمون» سوسیالیستی در هر جایی چیزی جز زمین‌های لم‌یزرع، فقر، غارت، کشتارها و افسردگی جوامع نبود. جلوگیری از خروج اشخاص مولد و کارخان یگان مدف «حصار آهنین» به دور بلوک شرق بود؛ با این خیال که این ممنوعیت در شکستگی قریب‌الوقوع نظام سوسیالیستی را به تاخیر می‌اندازد.

در حالی که رویدادهای خطیر سال ۱۹۸۹ و بعد از آن به شکست سوسیالیسم تفسیر شد و عقب‌گردی بزرگ برای روشنفکران چپ‌گرای غربی بود، به سرعت نبردی اندیشه‌ای از پس آن، درباره مفهوم جهانی و تفسیر این رویدادها، هویدا شد. اگر سوسیالیسم شکست خورد، چه کسی برنده نبرد بود؟ پاسخ غالب به این پرسش این بود: جهان غرب پیروز میدان شد. جهان

غرب، از ایالات متحده آمریکا، اروپای غربی و وابستگان آنها در سراسر جهان تشکیل می‌شد و از آنجا که ایالات متحده آمریکا در افکار عمومی جهانی نمونه بارز سرمایه‌داری در نظر گرفته می‌شد، این سرمایه‌داری بود که فاتح نبرد شد. در واقع، ایالات متحده آمریکا نماینده سرمایه‌داری نبود، بلکه چنانکه نومحافظه‌کاران اعلام کردند، آمریکا نماد «سرمایه‌داری دموکراتیک» بود؛ چیزی کاملاً متفاوت و از نظر آنها بسیار بهتر. اما باید گفت هم‌یاری صمیمانه آمریکا با سرمایه‌داری اشتباه محض است و سرمایه‌داری صرفاً منفعت‌شگرفی برای بازبانی و تجدیدقوای چپ‌های غربی از شکست زودهنگامشان داشت و همچنان این نقش را ایفا می‌کند.

در سرمایه‌داری دموکراتیک، مالکیت خصوصی اسماً دست‌نخورده و مطلق باقی می‌ماند. با وجود این دولت برآمده از انتخابات دموکراتیک این حق را دارد که به نام «منافع عمومی» یا «خیر عمومی» در حق مالکیت دخل و تصرف کند. بدین منظور، دولت می‌تواند سلب مالکیت کند، مالیات ببندد، مالکیت خصوصی را بازتوزیع کند و مالیات را دارد که بر استفاده مالکان خصوصی از اموالشان نظارت کند و درباره آن وضع کند. از این رو، تمام مالکیت و خصوصاً مالکیت عوامل تولید (سرمایه) عملاً مالکیت خصوصی تلقی می‌شود؛ یعنی اموال در ید و نظارت اشخاص تا زمانی باقی می‌مانند (به مثابه امتیازی از سوی دولت) که از نظر دولت به «خیر و صلاح عموم» باشد.

در کمتر از ۲۰۰ سال گذشته، با این «میثاق» دولت ایالات متحده آمریکا نه تنها به بزرگ‌ترین مالک زمین و مستغلات و همه خیابان‌ها و مدارس عمومی تبدیل شده بود، بلکه در زمینه «کالای عمومی» نیز نزدیک به زمام‌دار تولید ناخالص داخلی آمریکا را مصرف می‌کرد و در سال ۱۹۸۹، «بدهی دولت» به ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی رسید (و امروز بیشتر از ۱۰۰ درصد آن است). دولت، به نام «کالای عمومی»، خلق پول را به انحصار خود درآورد و بانک مرکزی را، تحت کنترل خود، تأسیس کرد. استاندارد طلا را لغو و طلا را با پول کاغذی جایگزین کرد؛ بدین ترتیب، دولت با کمک بانک مرکزی می‌تواند هر

مقدار که مایل باشد و در عمل بدون هیچ هزینه‌ای، پول چاپ کند. با سیلاب قوانین و مقررات متعدد، حق مالکیت بخش خصوصی پیوسته بازتوزیع و ترمیم شد. برخی افراد و کسب و کارها از این رهگذر و فقط با اشاره یک قلم، متضرر و برخی دیگر منتفع شدند. برخی فرصت‌های سرمایه‌داری از بین رفت و برخی دیگر ایجاد شد؛ «دوستان» دولت و مروجان «کالای عمومی» پاداش گرفتند و «دشمنان» آنها تنبیه شدند. برای «کالای عمومی» و ایجاد جهانی امن‌تر و نیز برای «موکراسی»، دولت ایالات متحده آمریکا متولی بزرگ‌ترین و پرهزینه‌ترین ارزش جهان شد، پایگاه‌های بشمارای را در سراسر جهان برای خود دایر کرد و به منظور تنبیه، امراتوری خود و گستراندن آن، در سریالی از جنگ‌های بی‌پایان و مفسرگیر مشارکت کرد.

اگر این سرمایه‌داری برد، پس چه بسیار گله و شکایت می‌توان از سرمایه‌داری کرد و آن را مقصر دانست. پس از ۱۹۸۹، توسعه اقتصادی در ایالات متحده آمریکا، و نیز در کشورهای عضو اتحادیه اروپا که از الگوی اقتصادی آمریکا اقتباس کرده بودند، چشمگیر و امیدوارکننده بود. به هرکجا نظر می‌افکندیم، رشد پیوسته و عمده مشتریان «رفاه عمومی» را، در کنار الیگارشی کوچکی از ثروتمندان می‌دیدیم. دولت و بانک مرکزی نیز، بانکداران را به یکدیگر متصل می‌کردند و در این میان، درآمدهای طبقه متوسط نیز از پویایی ایستاد یا حتی سقوط کرد.

آیا واقعا سرمایه‌داری باید مسئول همه این مسائل دانسته شود یا دموکراسی مقصر بود؟ آیا این همان سرمایه‌داری بدون مالکیت خصوصی و اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد نبود؟ اگر سرمایه‌داری متهم است، چطور می‌توان آن‌ها را ای برقرار کرد بین آن نتیجه و این حقیقت که دولت گام‌به‌گام بزرگ‌تر شد و تقریباً نیمی از تولید ناخالص داخلی را بلعید و نه تنها ایجاد زیرساخت‌های حیاتی (جاده‌ها، مدارس، ساختمان‌های عمومی و زمین‌ها) کشور را در انحصار خود گرفت، بلکه خصوصاً خلق پول و اعتبار را نیز از آن خود کرد؟ از سوی دیگر، آیا دموکراسی که قاعده اکثریت است با مالکیت خصوصی و بازار آزاد ناسازگار

نبود؟ آیا دموکراسی در واقع شکل خاص سوسیالیسم یعنی «سوسیالیستی کردن» عوامل تولید نبود؟ آیا روا نیست که دموکراسی را برای کاستی‌ها، شکست‌ها و اشتباهات بزرگ ایالات متحده آمریکا و جهان غرب مقصر بدانیم؟

با وجود این، هیچ‌کس پرسش آخر را روا نمی‌داند. دموکراسی در جهان غرب به تابو و «خیر» و «فرضی» بلامنازع و تردیدناپذیر تبدیل شده است. در مقابل، همه تقصیرها و هر «اشتباهی» بر گردن سرمایه‌داری می‌افتد. مخصوصاً، اندیش‌مندان و دانشگاهیان چپ‌گرای غربی، با کمال آرامش در دانشگاه‌های وابسته به دولت مشغول به کار و تحصیل می‌شوند و این تابو را ترویج می‌دهند. در واقع، بسیاری از سوسیالیست‌های غربی بسیار قبل‌تر از انقلاب سوسیالیستی روسیه، در ۱۹۱۸، دریافته‌اند که دموکراسی اساساً ایده‌ای سوسیالیستی بود؛ ایده سرمایه‌داری دموکراتیک» عبارتی متناقض بود؛ اینکه دموکراسی واقعاً به مفهوم سوبال دموکراسی بود؛ اینکه سوسیال دموکراسی گونه محبوب‌تر سوسیالیسم یک‌حزبی حاکم بر بلوک شرق بود؛ و از این رو، دموکراسی امن‌ترین و کم‌هزینه‌ترین روش برای رسیدن به اهداف سوسیالیستی مساوات‌طلبانه بود. بر این اساس، «مرکزیت»، «رسوایی» یا «بحران» اقتصادی یا اجتماعی واقعی یا ساختگی را به «سرمایه‌داری» نسبت می‌دادند و ندای چپ‌ها در گوش‌مان پژواک می‌افکند که همچنان دموکراسی بیشتری باید وجود داشته باشد (یعنی مداخلات دولتی بیشتر در حق مالکیت).

در حالی که مالکیت خصوصی در بلوک غرب تماماً مفسر می‌شد و به‌سان سبک روسی سوسیالیسم به یکباره در اختیار دولت قرار نگرفت، اما متأثر از سوسیال دموکراسی، تجاوز و تعدی دولت به حق مالکیت خصوصی به تدریج و گام‌به‌گام، ولی کاملاً بی‌رحمانه انجام شد. چنانکه امروزه هیچ بخش یا جنبه‌ای از زندگی بشری، از تولد تا مرگ، بدون نظارت و آزاد باقی نمانده است؛ فرقی هم نمی‌کند مصرف‌کننده، تولیدکننده یا تاجر باشیم یا در خانه، محل کار یا در «انظار عمومی». تمام اموال خصوصی و حق مالکیت خصوصی به چیزی شبیه نمایشی کم‌دی با عواقبی مهلک تبدیل شده است. افول اقتصاد غرب

بسیار آهسته‌تر از آن چیزی بود که در بلوک شرق تجربه شد و از این رو، سوسیال‌دموکراسی بیشتر از نظام تک‌حزبی سوسیالیستی بقا یافت. درست مثل زمانی که شکست هیمنه اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی بسیار قبل‌تر از تحقق آن، قابل پیش‌بینی بود، اکنون نیز می‌توان ورشکستگی اقتصادی و ناآرامی‌های اجتماعی سوسیال‌دموکراسی غربی را پیش‌بینی کرد. سوسیال‌دموکراسی، نظام اقتصادی غربی، به پایان خود نزدیک شده و پس از عموزاده‌اش، اتحاد جماهیر شوروی، نوبت نیستی آن رسیده است.

در ردید، چپ‌ها می‌کوشند شکست اقتصادی و فجایع اجتماعی را چنین تفسیر کنند: «آخرین بحران سرمایه‌داری» و پیشنهاد «درمان» آن با یکی دیگر از نسخه‌های سوسیالیسم، با سودا، همان‌طور که این کتاب توضیح خواهد داد، هیچ شکلی از سوسیالیسم هرگز نمی‌تواند موحد صلح و شکوفایی باشد. فقط سرمایه‌داری است که می‌تواند آن را محقق کند. اما سرمایه‌داری چیزی تماماً متفاوت از آن شکلی است که بدگویان سوسیالیسم، درباره آن می‌گویند. سرمایه‌داری یعنی آزادی و اختیار مالکان خصوصی به منظور انعقاد قرارداد و دادوستد. چنین سرمایه‌داری در هیچ‌کجای جهان معاصر یافت نمی‌شود و به ایده‌آلی دست‌نیافتنی تبدیل شده است. در زمان‌های خاصی، جوامع گام‌های مهمی را به سمت این ایده‌آل برداشته و به همین دلیل شکوفا و آباد شده‌اند. با وجود این، رشد و رونق و توقف‌ناپذیر ایده‌های سوسیالیستی از میانه قرن نوزدهم، پایانی تراژیک بر این تلاش‌ها بود و به کلی، چنین سودایی را از سر پراند.

این یکی از تکالیف کتاب پیش رو است تا ایده‌های سوسیالیستی یادشده را، با وجود تأثیرگذاری و اهمیت امروزه آنها، به عنوان خطاهای فکری اخلاقی و اقتصادی با برآیندهای عمده اخلاقی و اقتصادی شرح دهد و در مقابل، سرمایه‌داری ایده‌آل را، به عنوان نظم اجتماعی کامیاب و از نظر اخلاقی عادلانه ترویج کند.

هانس هرمان هوپ

استانبول، آوریل ۲۰۱۴